

## وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۲۸ / ۰۴ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۲۸ خرداد ۱۳۹۵

عنوان : بارقه‌ای عرفانی از بحث امور ذهنی

«بسمه تعالی»

### بارقه ای عرفانی از بحث امور ذهنی

به این گفتار نظر افکنید و اگر آن را به شیوایی یافتید امید است که بر جان نهید.

کسانی که از دریای بی‌کران فلسفه، حکمت و عرفان اسفار اربعة عقلية صدرایی و تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی بهره جسته و سال‌های متمادی در حلقه درس فیلسوف متأله استاد علامه سیدعلی موسوی حضور داشتند و از تدریس و تحقیقات این دو دریای لایتناهای معظم‌له جامی نوشیده و انشاءالله خواهند نوشید، نمونه‌ای از نظرات علمی، فلسفی و عرفانی استاد را به رشته تحقیق و تبیین درآورده‌اند باشد که موردتوجه مخاطبان قرار گیرد.

بحث ما در این گفتار موضوع امور ذهنی از گذر بارقه عرفانی است که حضرت ملاصدرا(اعلی الله مقامه) در منهج ثالث میفرماید: «فی الإشارة إلى نشأة أخرى للوجود غیر هذا المشهود» (اسفار، ج ۱، ص ۲۶۳)

یعنی این مطلب به نشئه‌ای غیر از وجودهای عینی که در خارج هستند، اشاره می‌کند و ما از چیزی می‌خواهیم سخن بگویم که در غیب است و در عینی که هست، نیست؛ به عبارت دیگر، ما از چهره‌هایی که با چشم دیده می‌شوند، سخن نداریم بلکه می‌خواهیم از چهره‌های پوشیده و اساساً از عالم و عین دیگری سخن بگویم؛ اما آن چیست که در من و تو هست ولی پنهان است و در عینی که پنهان است، آثار آن آشکار است؟

درواقع، آن‌گاه که دست تو حرکت می‌کند، زبانت به تکلم می‌آید، اثر این وجود پنهان، آشکار می‌شود. آنچه که یک‌مرتبه در درون تو پیدا شده و دیگر رهایت نمی‌کند و در هر لحظه به تو نهیب می‌دهد، از آن تعبیر به «وجود ذهنی» (1) و «ظهور ظلی» شده است. درحقیقت، باید گفت یک چهره و یک عین است که ظرفش لااندازه است و نورانیت یا تاریکی آن بستگی به این دارد که چه آبی در این ابریق ذهن ریخته می‌شود زیرا آب کدورت آن را کدر و تاریک می‌کند، آب شک و ریب چهره زیبای آن را نابود می‌کند و آب عیب‌ها پرعیبش می‌سازد. پس باید آب عین، آب جمال و جلال و آب عشق در آن بریزند تا ذهن شفاف و نورانی شود!

این جمله به ما نهیب می‌دهد که ای مخاطب تو خود زینت‌دهنده عالم ذهن خود هستی! این بیان مادامی اساس است که موضوع امور ذهنی پذیرفته شود ولی بسیاری به جای ذهن «خاطره» را پذیرفته‌اند و مثال‌ها و شواهدی در این مورد می‌زنند و حضرت استاد هم از جمله کسانی هستند که این نظر را پذیرا هستند و به اصل خاطره معتقد هستند. از این جهت می‌فرمایند: «دریافت‌ها برای انسان به چند گروه تقسیم می‌شوند؛ گاهی یک دریافت در حد واهمه است؛ یعنی یک موضوع ناشناخته یا مبهم جزو دریافت‌های انسان می‌شود که در ویتترین واهمه او جای می‌گیرد و به سرعت از بین می‌رود و گاهی اوقات دریافت انسان به اندازه تصورکردن آن موضوع است و فقط لحظهای در ویتترین تصویری می‌ماند و اگر به‌عنوان تصدیق بیاید، مدت‌زمانی خواهد ماند ولی وقتی انسان عین و

جان یک موضوع را بیابد که موجب جلوه و شکوه درون او شود، نام آن دیگر امور ذهنی نیست بلکه «خاطره» است.»؛ یعنی گاهی اوقات برخورد تو انسان با صنمی است که عین او، جلال، جمال و موهبت او چنان به ذهنت سایه افکنده که چشم تو او را می‌بیند، گوش تو صدایش را می‌شنود و پاهایت به سوی او می‌رود نه تنها با پای جسم بلکه با دل به سویش میدوی که این همان خاطره و ظهور ظلی توست.

پس «خاطره» نیرویی است در درون تو که منتظر است با جلوه و بارقه‌های پرگردد. قابل توجه اینکه: «خاطره» گران، سنگین و پرمایه است به‌همین دلیل اولیاءالله، سالکان حق و شیفتگان این وادی لایتناها از آنچه دارند خوشحال هستند نه به آنچه می‌دانند؛ یعنی آنچه در عین و جان یک صنم است برایشان ارزشمند است؛ مانند پیر هرات که در مناجاتش اینگونه می‌فرمود: «چون تو را دارم خوشحالم نه آن را که دانم.»

حاج ملاهادی سبزواری گوید: «هو الوجود الذی یترب علیہ الآثار المطلوبة»؛ (شرح منظومه، ج2، ص122.)

آری، ذهن مانند عاشق و معشوق آثار مطلوبی به همراه دارد. چنان‌که وقتی لیلی نام مجنون را می‌شنید، منقلب می‌شد در صورتی که مجنون نزد وی حضور نداشت. یا در قضیه دیگری داریم که عارفی از راه رسید، گروهی او را دیدند و پرسیدند: «ما هو اسمک؟» اسم تو چیست؟ پاسخ داد: «هُوَ» گفتند: «از کجا می‌آیی؟» پاسخ داد: «هُوَ» پرسیدند: «چه می‌خواهی؟» گفت: «هُوَ»، درواقع، هُو نشان از هستی، چهره و عین یار است.

افرادی که از آن شخص عارف سؤال میکردند فریاد برآوردند که آیا منظورت از «هُوَ» همان «الله» است؟ آن عارف همین که کلمه «الله» را شنید، صیحه‌ای زد و در لحظه جان به جانان نثار نمود. او را بردند و طی مقدماتی دفن نمودند. روزی یکی از دوستان او را در عالم رؤیا دید و گفت: «چرا پس از شنیدن نام الله جان به جانان سپردی؟» گفت: «نباید می‌مردم؟ ای غافل! نام یار همانند چهره یار است، آنکه غرق یار است، اگر نام او را بشنود، صدا از گوش او به جان، از جان به خون و از خون به شغفش آید و چون شغف که گوشه‌ای از جان دل است، گنجایش ماندن او را نداشت، به لرزه آمد و سپس بیهوش و تسلیم شد و چون تسلیم شد، دیگر برنگشت؛ از این جهت مُردم.»

گفتم: «ای دوست، چگونه به این مقام راه یافتی؟»

گفت: «از صداقتی که داشتم!» پس تمام کسانی که نام یار را بشنوند و جان ندهند، دروغ‌گو هستند. آری، چنین مقامی از گذر دریافته‌های عینی ذهن به دست می‌آید. چنان‌که مولانا سروده است:

سوختم من سوخته خواهد کسی      تا ز من آتش زند اندر خسی

این هم مبحثی بود پیرامون امور ذهنی از گذر عرفان که امید است روزی قطره‌ای از جان و عین جلوه یار به روح، نفس، قلب و اعضا و جوارح ما هم چشانده شود.

منبع: از سلسله مباحث تحقیقی فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی ذیل تدریس جلد اول اسفار

(1) وجود ذهنی آن است که صورت ماهیتی را به ذهن منتقل می‌کند؛ به اصطلاح، موضوعی را تجسم می‌کند ولی هیچ اثری در او قرار نگیرد. مانند اینکه اگر انسان کوه یا فلک را هم در ذهن جای دهد، هیچ سنگینی و آثار خارجی در صاحبش آشکار نمی‌شود.